

دریچه

قراردادهای خارجی ایران-۸

صلح پاریس

تانیا تجلی

■ معاهده پاریس در چهارم مارس ۱۸۵۷ م، مطابق با هفتم رجب ۱۲۷۳ ه‍. ق و برابر با ۱۴ اسفند ۱۲۳۵ خورشیدی بین سفیر ایران در پاریس فرخ‌خان امین‌الملک و سفیر انگلیس در فرانسه لرد کاولی در ۱۵فصل بسته شد. بر طبق این پیمان ایران از ادعای خود بر هرات چشم‌پوشی کرد و هرات در ۱۸۶۳ به افغانستان ملحق شد و ایران موجودیت کشوری به نام افغانستان را به رسمیت شناخت. از زمان شکست ناپلئون، انگلیس که از نفوذ روسیه در منطقه نگران بود، تحریکات خود را برای جدایی هرات از ایران آغاز کرد. تصمیم ناپلئون برای حمله به مستعمرات انگلیس، از جمله هندوستان، سبب شده بود که انگلستان در تمامی قراردادهای خود با ایران، در فاصله سال‌های ۱۲۱۵/۱۸۰۰ تا ۱۲۲۹/۱۸۱۴، هرات را جزو لاینفک ایران بشناسد. این در حالی بود که هرات از دیرباز جزو قلمرو ایران محسوب می‌شد. با شکست ناپلئون، انگلستان که به دنبال ایجاد حرم امنیتی جدیدی برای هندوستان بود، سیاست خود را تغییر داد و به تحریک افغان‌ها بر ضد ایران پرداخت. از سوی دیگر، جنگ‌های ایران با روسیه و انعقاد معاهدات گلستان و ترکمانچای به ضعف دولت مرکزی ایران منجر شد و انگلیسی‌ها که از نفوذ فزاینده روسیه در ایران هراس داشتند در جداسازی هرات از ایران مصمم شدند و به تحریکات خود ادامه دادند. فتحعلی‌شاه نیز در ۱۲۵۰ در گذشت و محمدشاه با حمایت روس‌ها به تخت سلطنت نشست. به این ترتیب، نفوذ روسیه در دربار ایران بیش از گذشته افزایش یافت. قتل میرزا ابوالقاسم قائم مقام و انتصاب حاج میرزا آقاسی به مقام صدارت، نفوذ روسیه را در دربار تثبیت کرد. مجموعه این تحولات، بر نگرانی انگلستان نسبت به مقاصد نهایی روسیه درباره افغانستان و هندوستان افزود چرا که انگلیسی‌ها هرات را دروازه هندوستان می‌دانستند و برایشان اهمیت راهبردی و سوق‌الجیشی داشت.

با تقویت دولت مرکزی در زمان حکومت محمدشاه و در پی استعفای امیر هرات از اجرای فرمان حکومت مرکزی، دولت ایران درصدد احیای حاکمیت خود بر هرات برآمد، دولت انگلیس محمدشاه را از تصرف هرات بر حذر داشت. با این همه، محمدشاه با خاطرنشان کردن عهدنامه ۱۲۲۹/۱۸۱۴ که در آن انگلیس متعهد شده بود در جنگ احتمالی بین ایران و افغان‌ها مداخله نکند، به سمت هرات لشکر کشید و آنجا را محاصره کرد. طی محاصره هرات نیروهای انگلیسی به رهبری اللرد پاتینجر، مقاومت افغان‌ها را سازماندهی کردند. با اینکه سقوط هرات نزدیک بود، نیزنگ‌ها و کارشکنی‌های دولت انگلیس مانع از تسلیم هرات به قوای ایران شد. سرانجام در ربیع‌الاول ۱۲۵۴/ ژوئن ۱۸۳۸ روابط سیاسی ایران و انگلیس قطع شد و در پی آن دولت انگلیس اعلام داشت که در صورت پایان یافتن محاصره هرات وارد جنگ با ایران خواهد شد. در آغاز سال ۱۸۵۶ ارتش ایران از مشهد به هرات رهسپار شد، در ماه می همان سال آن شهر را به محاصره در آورد و سپس در ۲۶ اکتبر ۱۸۵۶ آن را تصرف کرد. تقریباً در همان هنگام-اول نوامبر۱۸۵۶- انگلیسی‌ها یک‌جمله علیه ایران را آغاز کردند. یک اسکادران از ناوهای جنگی انگلیس به خلیج‌فارس وارد شد و در چهارم دسامبر انگلیسی‌ها جزیره خارک را اشغال و ۱۰ دسامبر بوشهر را گرفتند. در فوریه ۱۸۵۷ ارتش انگلیس از بوشهر به سوی برازجان رهسپار شد. اما پس از نبردی در نزدیکی خوشاب بگان‌های انگلیسی از این منطقه برگشتند، گویا قرار بود تعرض انگلیسی‌ها در دره رودخانه کارون آغاز شود. در پایان مارس ۱۸۵۷ انگلیسی‌ها بندر خرمشهر را اشغال و با کشتی به سوی بالای رود کارون رهسپار شدند. در اول آوریل نیروهای انگلیسی شهر اهواز را گرفتند. دولت‌های فرانسه و روسیه که در صدد تداوم سیاست توازن قوا در اروپا و سایر نقاط جهان بودند، مایل به شکست ایران و قدرت‌گیری روزافزون انگلستان در این منطقه از جهان نبودند و به ناصرالدین شاه پیشنهاد میانجیگری دادند، شانه‌ها به تقاضای صلح کمر بستند. ابتداء ناصرالدین شاه برای مذاکره با انگلیسی‌ها فرخ خان را روانه دربار عثمانی کرد اما درخواست‌های آنان مبنی بر تخلیه هرات و تعهد رسمی بر عدم دخالت در امور آن ایالت، تحویل بندرعباس به امام مسقط، عزل صدراعظم میرزا آق‌خان نوری و اجازه افتتاح کنسولگری‌های انگلیس در شهرهای مهم ایران، مورد ردوبل ناصرالدین شاه قرار نگرفت. شاه برای برون‌رفت از این بحران از سفیر آمریکا در استانبول درخواست میانجیگری کرد که دولت آمریکا (بر اساس دکترین مونرو و سیاست انزواطلبی خود) این امر را نپذیرفت. سرانجام با میانجیگری ناپلئون سوم، معاهده پاریس در چهارم مارس ۱۸۵۷ م مطابق با هفتم رجب ۱۲۷۳ ه‍.ق و برابر با ۱۴ اسفند ۱۲۳۵ خورشیدی بین سفیر ایران در پاریس فرخ‌خان امین‌الملک و سفیر انگلیس در فرانسه لرد کاولی در ۱۵ فصل بسته شد. انگلیسی‌ها ناچار شدند که در انعقاد پیمان صلح با ایران شتاب کنند، انگیزه‌های این شتاب مربوط به سیاست داخلی آن دولت و شورش هندوستان در آغاز سال ۱۸۵۷ بود.نیروهای انگلیسی در آنجا وضع دشواری داشتند، چون بسیاری از افراد اروپایی که انگلیس می‌خواستند آنها را در سر کوبی هندی‌ها به کار برند، مامور ایران بودند. بر اساس این عهدنامه، انگلیسی‌ها متعهد شدند که قوای خود را در مدت کوتاهی از خاک ایران خارج کنند و اسرای جنگی را آزاد سازند. در مقابل دولت ایران متعهد شد بی‌درنگ هرات را تخلیه و از هر گونه ادعای حاکمیت نسبت به هرات و سایر نقاط افغانستان صرف نظر کند و در امور داخلی آن کشور دخالت نکند. دو دولت حق بازگشایی کنسولگری در شهرهای مهم یکدیگر را به رسمیت شناختند و قرار شد که درباره اجازه پتدرعباس به مسقط، قراردادی منعقد شود.

سقوط باستیل

محمود قاضلی

انقلاب فرانسه (۱۷۹۹–۱۷۸۹) دوره‌ای از دگرگونی‌های اجتماعی، سیاسی در تاریخ سیاسی فرانسه و اروپا بود. این انقلاب، یکی از چند انقلاب بزرگ و تاثیرگذار در طول تاریخ جهان است که پس از فراز و نشیب‌های بسیار، منجر به تغییر نظام سلطنتی به جمهوری لایبک در فرانسه و ایجاد پیماندهای عمیقی در کل اروپا شد. پس از انقلاب در ساختار حکومتی فرانسه، که پیش از آن سلطنتی با امتیازات فئودالی برای طبقه اشراف و روحانیون کاتولیک بود، تغییرات بنیادی در شکل‌های مبتنی بر اصول جدایی دین از سیاست، روشن گری، ملی گرایی، دموکراسی و حقوق شهروندی پدید آمد. با این حال این تغییرات با خشونت‌هایی همچون اعدام‌ها و سرکوب‌ها در طی دوران حکمرانی وحشت و جنگ‌های انقلابی فرانسه همراه بود.

برخی معتقدند اولین جرقه انقلاب، یورش به باستیل بود و در آن زمان نیز مردم هنوز به براندازی سلطنت فکر نمی کردند و برخی آغاز آن را ماه می ۱۷۸۹ و پایان آن را ۱۷۹۵ یا ۱۷۹۹ می‌دانند و برخی سال ۱۸۰۴ که ناپلئون اعلام امپراتوری کرد و گاهی تمام دوره ناپلئون را تا ۱۸۱۵ نیز بخشی از انقلاب فرانسه می‌آورند ولی اغلب، آغاز عصر ناپلئون را پایان دوره انقلاب می‌شمارند. توکویل، از اندیشمندان هم‌عصر انقلاب، معتقد است با وجود آن همه تلاش برای وقوع انقلاب، نتیجه کار دموکراسی نبود. شاید به همین دلیل است که وی بر خلاف بسیاری، سال ۱۷۸۹ (شروع انقلاب) را سال پایان انقلاب می‌داند. با این حال به نظر بسیاری، انقلاب با سقوط زندان باستیل در سال ۱۷۸۹ آغاز شد.

موزخان درباره طبیعت سیاسی،اقتصادی،اجتماعی انقلاب فرانسه اختلاف‌نظر دارند. تفسیرهای متداول مارکسیستی مانند تفسیر ژرژ لوفور این انقلاب را نتیجه برخورد بین طبقه اشرافی فئودالی و اعضای سرمایه‌گرای طبقه متوسط جامعه دانسته‌اند. بعضی از تاریخ‌دانان استدلال می‌کنند که طبقه اشرافی قدیمی به حکومت پیشین در برابر اتحادی از اعضای طبقه متوسط جامعه و روستاییان آزرده و حقوق‌گیران شهری تسلیم شدند. با این حال تفسیری دیگر ادعا می‌کند که انقلاب نتیجه از کنترل خارج شدن حرکت‌های اصلاحی گوناگون اشرافی و مربوط به قشر متوسط جامعه بوده است. مطابق این نظریه این حرکت‌ها همزمان با حرکت‌های مردمی حقوق‌گیران شهری جدید و روستاییان ایالت‌نشین بودند. اما هرگونه اتحاد در بین قشرها تصادفی و اتفاقی بوده است.

بسیاری از تاریخ‌دانان بسیاری از خصوصیات حکومت پیشین را از دلایل انقلاب دانسته‌اند.

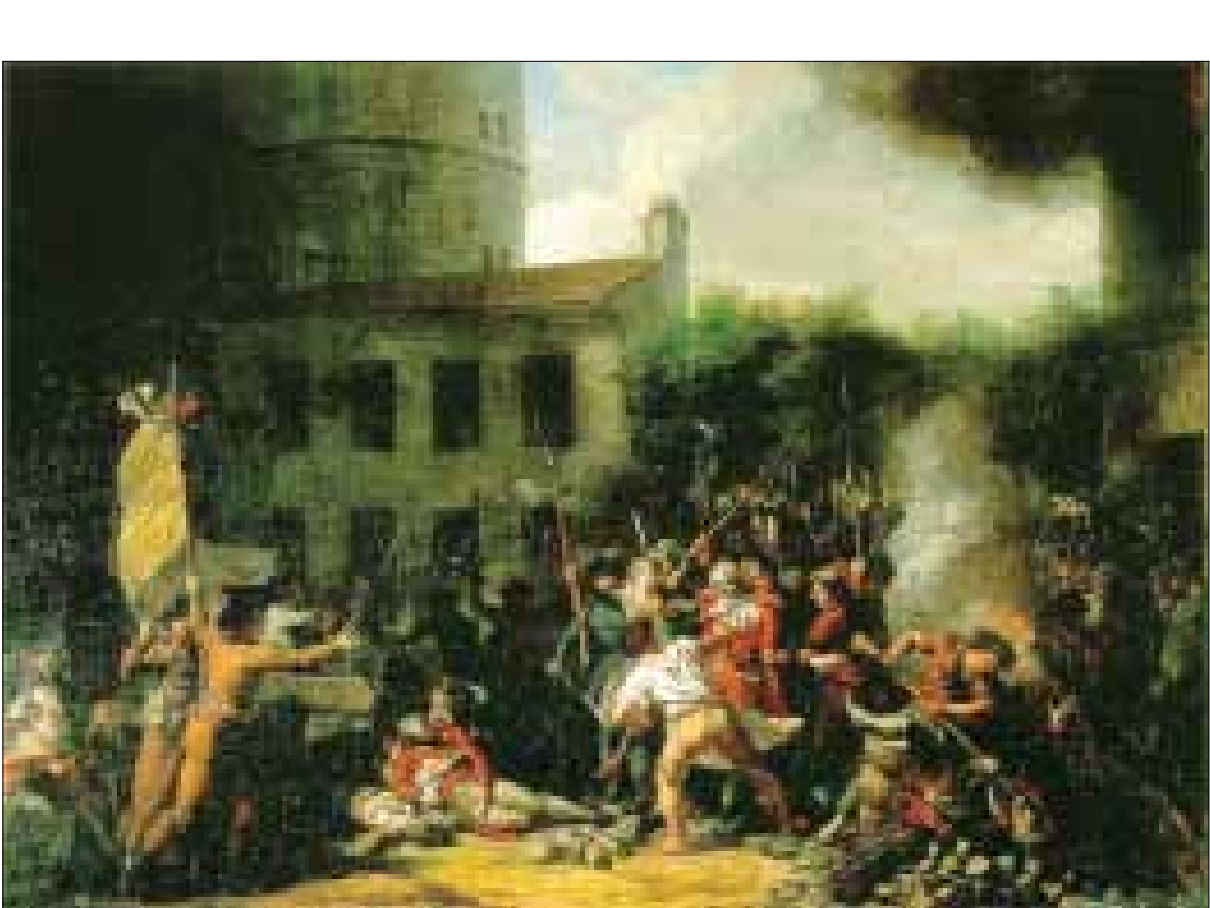
«ورشکستگی مالی فرانسه ناشی از جنگ‌های متعدد، بدهی ملی، کمبود خدمات برای سربازان از جنگ برگشته، داشتن سیستم اقتصادی بی‌کفایت که قدرت اداره بدهی ملی فرانسه را نداشت، نقش کلیسای کاتولیک بر مالکیت‌ها، خرج‌های اشرافی و آشکار دربار لویی شانزدهم در ورسای با وجود فشر مالی بر مردم، بیکاری وسیع، قیمت بالای نان، فقری و سوءتغذیه گسترده که احتمال مرگ و بیماری را بیشتر

می‌کرد و فقدان بازرگانی داخلی و موانع زیاد مگرکی» اشاره نمود. دلایلی همچون «خشم بر حکومت استبدادی سلطنتی، خشم طبقه حرفه‌ای و بازرگان بر امتیازات و تسلط اشرافان بر زندگی روزمره، خشم کشاورزان، حقوق‌گیران و طبقه متوسط بر امتیازات ارباب وار و سنتی اشرافان، خشم بر امتیازات روحانیون (ضد روحانیت)، آرزوی آزادی و جمهوریّت و خشم مردم بر شاه به دلیل اخراج جاکس نکلر و ترگت (مشاوران اقتصادی)» نیز تاثیر بسزایی در انقلاب فرانسه داشت. در فوریه ۱۷۸۷ وزیر اقتصادی وی لومنی دو برین مجمع برجستان را تشکیل داد. این مجمع متشکل از گروهی از شریفزادگان، روحانیون، تعدادی از طبقه متوسط و ماموران دولتی بود. هدف از تشکیل این مجمع کنار گذاشتن پارلمان که قدرت کنترل کردن فرمان‌های سلطنتی را داشتند، بود. اعضای پارلمان خود را مجربان نظارت‌های مشروطه سنتی بر سلطنت می‌دانستند. کنترل‌کننده عموم اقتصاد چارلز الکساندر کالونه از مجمع برجستان خواست تا مالیات زمین جدیدی را تصویب کنند که در آن برای اولین بار بر اموال روحانیون و اشراف مالیات بسته می‌شد. مجمع این قانون را تصویب نکرد و به جای آن از لویی شانزدهم خواست تا نشست ملی نمایندگانی از رسته اجتماعی را فرا بخواند. آخرین بار نشست ملی در ۱۶۱۴ فرا خوانده شده بود. در هشتام آگوست ۱۷۸۸ شاه به تشکیل نشست ملی تاد. این در حالی بود که جکس نکلر در دومین دوره خود به عنوان وزیر اقتصاد بود.

سقوط باستیل

مجلس انارتزو در ورسای تشکیل می‌شود و نمایندگان که متوجه شده بودند نقاط ضعف و مشکلات حکومت بیش از آن است که فقط با یک اصلاح مالیاتی حل شود، خواستار استقرار نهادهایی در چارچوب یک قانون اساسی شدند. سپس در روز ۹ ژوئیه مجلس انارتزو در ورسای تشکیل شد و خود را «جلس ملی موسسان» نامید. این اقدام به مذاق لویی شانزدهم پادشاه فرانسه و به ویژه اطرافیان درباری او خوش نیامد. در روز ۱۲ ژوئیه سال ۱۷۸۹ میلادی لویی شانزدهم ناظر کل امور مالی ژاک نکر را معزول می‌کند و بارون دوبروتوی جانشین او می‌شود. با اینکه ژاک نکر بانکدار

تاریخ



اهل شهر ژنو فقط موجب افزایش کسر بودجه کشور شده بود اما میان مردم کوچه و بازار محبوبیت داشت. در پاریس اقتدار طبقه پایین مانند پیشه‌وران از عزل نکر خشمگین شدند. در عین حال، این شایعه رواج یافت که پادشاه قصد دارد به دلیل عدم اطاعت نمایندگان آنها را نیز عزل کند. در باغ‌های پاله رویال، اقامتگاه دوک اورلئان، پسرعموی فاسد شاه، کاملی دمولن یکی از سخنوران مشهور بر بالای یک سکو رفت و خطاب به انبوه مردمی که تجمع کرده بودند، گفت: «شهرودنان، می‌دانید که ملت خواهان نکر بود، اما آنها او را بیرون کردند. بعد از این آنها جسارت هر اقدامی را خواهند داشت و حتی شاید امشب دست به کشتار میهن‌پرستان بزنند! شهروندان مسلح شوید، مسلح شوید!» در پی تجمع مردم در میان لویی پانزدهم (میدان کنکوردد کنونی) پرنس دولامیسک فرمانده یک واحد از گاردهای سویییس و یک گردان از نیروهای موسوم به آزندهای سلطنتی به واحدهای تحت فرمان خود دستور حمله بر مردم را داد.

سپس این شایعه رواج یافت شاه که از نافرمائی نمایندگان مجلس به خشم آمده، می‌خواهد مجلس را منحل کرده و نمایندگان را به خانه‌هایشان بفرستد. در روز ۱۳ ژوئیه شایعه جدیدی در پاریس منتشر می‌شود که بر اساس آن نیروهای ارتش سلطنتی می‌خواهند وارد پاریس شوند و نمایندگان را دستگیر کنند. صبح روز ۱۴ ژوئیه یک گروه از صنعتگران و پیشه‌وران برای جست‌وجوی اسلحه به عمارت اولواید می‌روند. سومرویی که وظیفه حفاظت از عمارت اولواید را داشت، تسلیم شورشیان شده و در انبارهای سلاح را به روی آنها می‌گشاید.

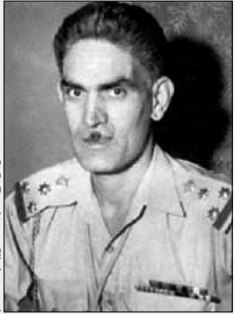
جمعیت به انبارها هجوم برده و ۲۸ هزار قبضه تفنگ را غارت می‌کنند. شورشیان پس از این موفقیت اولیه به سوی قلع و زندان باستیل حرکت می‌کنند. براساس شایعات، در باستیل مقدار قابل توجهی باروت انبار شده بود. مردم نسبت به این قلعه قرون وسطایی احساس نفرت می‌کردند زیرا همواره نام قدرت استبدادی سلطنتی بود. در آن زمان گارد محافظ باستیل از ۸۲ کهنه سرباز سالمند تشکیل شده بود و در روز هفتم ژوئیه یک واحد از گارد سویییس شامل ۳۲ سرباز به آنها

پیوسته بودند. مارکی دولوئی حاکم باستیل متوجه می‌شود که تا رسیدن قوای کمکی باید دست به دفع‌الوقت بزند. او به مهاجمان می‌گوید حاضر به مذاکره با سه نفر از نمایندگان آنهاست و در ازای آن سه درجه‌دار را به عنوان گروگان نزد آنها می‌فرستد. دولاتوی با نمایندگان گفت‌وگو کرده و آنها را به صرف غذا دعوت می‌کند. در حالی که صبر جمعیت خروشان در بیرون از قلعه باستیل به سر آمده بود، یک گروه از شورشیان موفق می‌شوند از بخشی از دروازه قلعه بالا رفته و خود را به پل معلقی که حمله ورودی اصلی باستیل را داشت، برسانند. آنها تلاش کردند با ضربات تبر زنجیرهای نگه‌دارنده پل معلق را قطع کنند. افراد گارد سویییس به سوی آنها شلیک کرده و آنها را به قتل می‌رسانند. در تیراندازی متقابل نیز تعدادی از نگهبانان قلعه به قتل می‌رسند. دولوئیای تصمیم می‌گیرد انبارهای باروت را منفجر کند، اما کهنه سربازان از او می‌خواهند با شورشیان مذاکره کند. ستوان فلو، فرمانده گارد سویییس فرمان توقف تیراندازی را داده و می‌گوید بر اساس قوانین جنگی حرمت آنها باید حفظ شده تا تسلیم شوند. یک سرباز فرانسوی که به شورشیان پیوسته بود، تقاضای او را پذیرفته و به طور مکتوب به آنها امان نامه می‌دهد. پل معلق پایین آمده و گاردهای سویییس به عنوان زندانی به عمارت شهرداری برده می‌شوند اما ناگهان مهار جمعیت عسبان زده از دست رهبران شورش خارج شده و جمعیت گاردهای سویییس و سایر زندانبان‌ها را قطعه‌قطعه می‌کنند و سرهای آنها را بر سر نیزه کرده و در خیابان‌ها می‌گردانند. سپس مردمی که وارد باستیل شده بودند، زندانبان را آزاد می‌کنند اما در آن زمان فقط هفت نفر در باستیل زندانی بودند. در هفته‌های پس از تصرف باستیل مردم پاریس به تخریب کامل قلعه پرداخته و سنگ‌های خرد شده آن را به عنوان نشانه پیروزی تقسیم می‌کنند. سقوط باستیل به عنوان نماد استبداد در فرانسه نقطه عطفی در تاریخ این کشور محسوب شده و پس از سقوط باستیل، انقلاب فرانسه وارد مرحله‌ای غیرقابل بازگشت می‌شود. امروزه از زندان باستیل تنها میدان بزرگی به نشانه آن باقی است.

نگاهی به جریان کودتای ۱۴ ژوئیه ۱۹۵۸ عراق (۲۳ تیر ۱۳۳۷)

قاسم، از کودتا تا سقوط

سیروس غفاریان



سرهنگ عارف به فرماندهی تیپ بیستم رزمی و معاونت ضد اطلاعات ارتش مقیم بغداد نایل شد. در چند روز قبل از کودتا، این دو افسر در منطقه «جولوا» محرمانه ملاقات و مقرر شد که کودتا در بلندای چهاردهم ژوئیه انجام شود. ضمناً، «عبداللطیف دراجی» فرمانده پادگان «الرشید» بغداد را نیز با خود همراه ساختند. در ساعت پنج بامداد چهاردهم ژوئیه سرهنگ عبدالسلام محمدعارف، بعد از اشغال منطقه «بو غریب» که فرستنده رادیو در آنجا قرار داشت، اشغال کرد و در همان زمان ژنرال قاسم نیز وارد بغداد شد و به اتفاق سرهنگ عبدالسلام محمد عارف، همه مقامات ارتشی و سیاسی را دستگیر و کاخ سلطنتی «الرحاب» مقر اقامت پادشاه و عبدالله را محاصره و ضمن کشتن آنها از طریق رادیو، جمهوری اعلام کردند. نوری سعید که تا آن زمان ۱۴ بار نخست‌وزیر شده بود، متواری شد ولی بعد از ۲۴ ساعت دستگیر و کشته شد. از آنجایی که ملک فیصل دوم، آخرین شب زندگی خود را در قصر الرحاب گذرانیده و در آن قصر مرده بود، این قصر به «قصر النهایه» معروف شد. این ملک، افسران عراقی و میلیون این کشور با وجود پایگاه‌های نظامی انگلیسی و «حیابیه» و «عبیه» ناراضی بودند. به ویژه آنکه در اکتبر ۱۹۵۵، عراق به پیمان نظامی بغداد ملحق شد و این کشور را به تکیه‌گاه نظامی دولت‌های غربی در می‌آورد.

چگونگی کودتای ۱۴ ژوئیه ۱۹۵۸

اولین هسته مرکزی افسران آزاد عراق بی‌هدف یک کودتای نظامی به وسیله سرهنگ «فعت الحاج سری» در ۱۰ سپتامبر ۱۹۵۲ در حدود دو ماه بعد از کودتای افسران مصر در بغداد تشکیل شد. اما سازمان استخبارات و امنیت، این تشکیلات را متلاشی کرد ولی دو عضو برجسته آن یعنی سرهنگ «عبدالسلام محمدعارف» و «سرتیپ عبدالکریم قاسم» افشا نگردیدند، به طوری که در ژوئیه ۱۹۵۸، ژنرال قاسم به فرماندهی تیپ نوزدهم مستقر در خانیقین رسید و

نگاه تاریخی

ظهور و افول علویان طبرستان-پایانی

علل سقوط علویان

جمشید معظمی

■ امیراسماعیل سامانی برای شروع نبرد با داعی صغیر علوی به دنبال بهانه‌ای بود، زیرا به خوبی از پایگاه مردمی و عظمت روحی وی که شهره عرب و عجم بود اطلاع داشت. او به بهانه اینکه داعی قصد دست‌اندازی به خراسان که منطقه تحت نفوذ سامانیان بود را دارد به داعی اعلان جنگ کرد و عامل خویش «محمدبن هارون سرخسی» را با سپاهی گران به سوی محمدبن زید فرستاد. جنگ بین این دو قطعا جنگ نابرابری بود. باید به این نکته توجه کرد که قدرت سامانیان با پشتیبانی عظیم مالی و حمایت‌های مستقیم خلیفه عباسی فزون‌تر از علویون بود که در نقطه مقابل بزرگ‌ترین دشمنانش عباسی‌ها بودند؛نبرد بین سامانیان و علویون در سال ۲۸۷ هجری قمری رخ داد؛ محمدبن هارون سرخسی برای تفوق در این جنگ از حمایت حکام محلی بهره گرفت. او حتی مخفیانه با «سهید ملک الجبال رستم بن قارن» یمنانی علیه داعی بست و سرانجام در روز جمعه پنجم شوال همان سال، جنگ به نهایت خویش رسید.داعی با وجود کمی نیرو رشادت بی‌نظیری از خود بروز داد، اما بر اثر ضربتی که در گرمارگم پیکار به وی وارد شد به زمین افتاده و پس از اندکی به دایر ادبای شتافت. پس از شهادت محمدبن زید به دست سامانیان و اسارت فرزند او یعنی ابوالحسن زیدبن محمد حرکت علویان به کندی گرایید. مدتی بعد از این واقعه شاهد خروج و جنگ یکی از سادات عظیم‌القدر علوی که بعدها ملقب به ناصر کبیر شد، هستمیت وی در زمان امارت محمدبن زید از سرداران بنام و موثر حکومت علویون بود که رشادتهای و ایثارگری‌های فراوانی در جنگ از خود نشان داد. او که از چند نبرد مهم در رکاب داعی محمدبن زید بود پس از شهادت داعی و به عنوان خوانخواهی او در منطقه امل علیه سامانیان قیام کرد. اولیاءالله املی می‌نویسد: هزاران هزار بر بیعت او متفق شده و مردم زیادی از اهالی دیلمان و گیلان گرد او آمدند. ظهور ناصر کبیر و عزم او برای برقراری دوباره حکومت علوی باعث دلگرمی پیروان راستین آیین پاک اسلام شده بود که طعم شیرین حاکمیت علویان را تجربه کرده بودند.این مساله یکی از مهم‌ترین دلایل دادگری و امارت عادلانه سادات علوی در طبرستان بوده است. به هر صورت مغایله با سامانیان شتافت؛به این نکته اشاره می‌شود که قدرت برتر سامانیان سبب شکست موقتی ناصر شد. این زمان تا سال ۳۰۱ هجری قمری که آغاز دوره دوم حکومت علویان در طبرستان است. طی مدت ۱۴سال ناصر به جهت درک صحیحی که از اوضاع و مقتضیات زمان داشت موقتا دست از جهاد نظامی کشیده و به جهاد فرهنگی و نوعی کادرسازی و پرورش نیرو پرداخت. منابع مهم در این خصوص تصریح کرده‌اند که ناصر در این مدت در منطقه گیلان و دیلمان که سامانیان نفوذ کمتری داشته‌اند به درس، بحث و مباحث اجتهادی مشغول بوده است. ناصر کبیر باعث مسلمان شدن برخی از مناطق دیلم که هنوز بر آیین زرتشتی بودند، شد.ذهبی در بیان حوادث سال ۳۰۱ هجری قمری می‌نویسد: «وفیها خرج الحسن بن علی الاطروش و دعا الی‌دیلم الی الله و کثروا مجوسا فاسلموا؛ در این سال حسن بن علی معروف به اطروش قیام کرده و دیلمان را که کبلا بر آیین زرتشتی بودند به سوی اسلام جذب کرد. حکومت علویان به دلایل مختلف و متعددی دچار افول و سقوط شد که این عوامل به دو دسته داخلی و خارجی قابل تقسیم است. عوامل داخلی عبارت از: ۱- نداشتن تشکیلات منسجم حکومتی ۲-

ضعف و کمبود تجهیزات و نیروی نظامی ۳- اختلاف سادات علوی ۴- تحریکات حکام محلی ۵- افراط در اعمال اهداف و سیاست‌ها. عوامل خارجی نیز شامل موارد زیر است: ۱- خلافت عباسی ۲- اقدامات سلسله‌های مرتبط با عباسیان ۳- اقدامات ایادایی سلسله‌های کوچک،ترجموعه علوی و عوامل داخلی و خارجی موجبات افول و سقوط کامل حکومت علویان طبرستان را فراهم کرد. حکومت علویان طبرستان مصادف با امامت امام حسن عسکری(ع) و آغاز امامت امام مهدی (عج) و غیبت صغری ایشان بوده است، اما متأسفانه این حکومت تداوم و استمرار پیدا نکرد. اما نفوذ متشیب تنبغ تا ادوار «ازمنه بعدی تداوم پیدا کرد به طوری که منطقه طبرستان همواره از خاستگاه‌های شیعه در طول تاریخ بوده است. حتی در زمان حکومت سربداران و سادات مرعشی مازندرانی، پایگاه مهم و ارزشمندی محسوب می‌شده است. علمای زیادی هم از این خطه برخاسته‌اند که مشاهیر آن و بر کاتی برای جامعه شیعه بوده‌اند.

منابع:

- علویان طبرستان به نقل از بار نلو مستشرق جغرافیدان**
- تاریخ طبرستان، ادیان و مازندران**
- تاریخ طبرستان**؛ان اسفندیار
- علویان طبرستان؛ حکیمیان**
- دولت ابرار علویان طبرستان بر چمداران امر به معروف**
- تاریخ جرجان، سهیلی**
- تاریخ مازندران جمهوری به نقل از ابن اثیر**
- تاریخ یعقوبی**
- انساب‌الاشراف**
- مقال‌التالینه**
- تاریخ ذهبی**
- اعیان‌نامه**؛ ترجمه حسن بن زیدالدعی
- روضة‌الصفا**؛ شاه بلخی
- روضة‌الصفا**
- تاریخ ادیان، اولیاء الله املی**
- تاریخ طبرستان، ظهیرالدین مرعشی**

- حکومتگران کشورهای اسلامی: سیروس غفاریان، انتشارات مدرسه، تهران، ۱۳۵۸**
- از حمورابی تا امپراتوری وحشت: سیروس غفاریان، انتشارات مدرسه، تهران، ۱۳۶۶**
- جمهوری وحشت، سمیر خلیل، ترجمه احمد تدین، نشر طرح نو، تهران، ۱۳۷۹**